

حواب بر حاسم بخانه حیص و بیص  
رفتم و خوابم را بر او خواندم بانگش  
بگریستن بلند شد و گفت این اشعار  
را دیشب نظم کردم و سوگند یاد کرد  
که آنرا بر هیچکس نخواندم و آنگاه  
خواند

ملکننا فکانت العفو منا سجیة

فلما ملککم سال بالدم ابطح

و حلتکم قتل الاساری فطالما

غدنوا علی الاسری فنفو و نصفح

فحسیبکم هذا التفاوت بیننا

و ککل اناء بالذی فیه ینضح

و در سال ۵۷۴ در بغداد در

گذشت

حیوان بافتح و سکون بروزن

پیمان از اعلام است و نام جمعی و اصل

آن حیوان بافتح اول و دوم است

بمعنی زنده و اصل آن نیز حیوان

است و حیوانی منسوبست بحیوان و

کسی را حیوانی گویند که جاندار

بفروشد خواه چرنده باشد و خواه

پرنده و آن لقب جمعی از معدنان

است از جمله سعدالله بن نصر حیوانی

محدث

حیوس بافتح و تشدید یا بر

وزن تنور و آن نام نیای صفی الدوله

ابوالفتیان محمد بن سلطان محمد بن  
حیوس بن محمد عنوی است در طبقه  
مشاهیر شعرای شام و ستایشگر آل  
مراس و در ستایش شرف الدوله مسلم  
بن قریش گفت

انت الذی نفق الشاء بسوقه

و جری الندی بعروقه قبل الدم

و با آن مایه از توانائی بر نظم

توانست نروتنی اندوزد و در سال ۴۷۳

در حلب از جهان برفت و حیوس بمعنی

رسن تاب است

حیویه مرکب است از دو کلمه

حی بمعنی زنده وویه کلمه اعجاب و

آن نام پدر محمد بن حیویه بن مؤمل

کرجی است در طبقه نحویان و متوفی

۳۷۲

حیه بافتح و تشدید بمعنی مار

و ابو حیه کنیت هشتم بن ربیع بن زرارة

بن کنیر بن حباب نیری است در طبقه

شاعران منضرمین دو دولت اموی و

عباسی و در فن رجز بیشتر شعر پرداخت

و در بصره زیست و شمشیری داشت

که آنرا لعاب المنیه نام داد و با شمشیر

چوبین چندان فرقی نداشت و برداش

بیم و ترس چیره بود و با این وصف

بخلاف هم ورزید قضا را در شب سگی

بغضه اش وقت وینداشت که دزد است  
 و از بیم بانک جانوران برداشت و سگ  
 از خانه بیرون شد و گفت خدا را  
 سپاس که ترا بصورت سگ برگردانید  
 و مرا از گزند رسانیدرت بتو کفایت  
 کرد

خابوری منسوبست بخابور  
 بر وزن کافور و آن نام نهریست در  
 جزیره که بخشی وسیع را مشروب  
 کند و سپس بشعلا فرات ریزد و ابو  
 العباس احمد بن عبدالله بن زبیر  
 خابوری که در بصره زیست و در فن  
 نحو و فقه و قرأت بارع گردید و هم  
 منصب خطابت شهر بصره را یافت و  
 قصیده شاطبی را سخاوی از او روایت  
 کرد و تا سال ۶۸۲ زنده بود بدا

منسوبست

خاتون فارسی است و معنی  
 آن بزرگ زن (سرور زنان) و آن  
 نام دختر یکی از سلاطین ایوبی است  
 که بانیای آل خاتون (خاتون زادگان)  
 ازدواج کرد و از آنان فرزندان  
 دانشمندی بوجود آمد که بابناء خاتون  
 معروفند از جمله جمال الدین احمد بن  
 محمد بن علی بن محمد بن محمد بن  
 خاتون عاملی عیانی از مشایخ اجمازات

و از جمله جمال الدین احمد بن نعمه الله  
 بن علی بن احمد بن محمد بن خاتون  
 صاحب کتاب مقتل الحسین و از جمله  
 محمد بن علی بن خاتون عاملی صاحب  
 ترجمه کتاب اربعین شیخ بهائی فارسی  
 و شرح ارشاد و مشهورترین خاتون  
 زادگان همین است و در حیدرآباد هند  
 زیست و در سال ۱۰۶۸ در گذشت  
 خاتون آبادی نام محلی است

در اصفهان و محمد باقر بن محمد اسمعیل  
 خاتون آبادی اصفهانی معروف بملا  
 پاشی در شمار ادیبان و فقیهان و شاگرد  
 محقق سبزواری و صاحب تألیفات از  
 جمله ترجمه کتاب مکارم الاخلاق و  
 متوفی ۱۱۲۷ و جمعی دیگر از اعلام  
 بدان منسوبند

بی منسوبست بعباس

بر وزن بازو و آن نام محلی است در  
 اصفهان و مولی اسمعیل بن محمد حسین  
 بن محمد رضا خاجوئی در شمار  
 حکیمان متأله و فقیهان محقق و صاحب  
 کتاب فوائد الرجالیه و کتاب هدایة  
 القواد الی احوال المعاد و کتاب  
 جامع الشکات فی النوادر و التفرقات  
 و شرح مدارک و شرح دهایی صباح و  
 غیر اینها و متوفی ۱۱۷۳ بدات

منسوبست وی از مردم مازندران بود  
و در مهلت حاجوی اصفهان زیستن  
گرفت و به حاجوی شهره گردید  
شاخسری بافتح هر دو خا  
منسوبست بهخاسر بروزن نامردو آن  
قریه ایست در دو فرسنگی سمرقند  
و عتیق بن عبدالعزیز بن عبدالعکرم  
شاخسری سمرقندی در طبقه ادیبان  
و شاعران که در نیشابور زیست و سال  
۶۵۰ در گذشت بدان منسوبست

خارجی با کسر رای بی  
قطعه منسوبست بخارجی و آن قریه  
ایست از قرای تونس و ابوالقاسم بن  
محمد بن ابی القاسم خارجی در شمار  
فقیهان مالکی بدان منسوبست و نیز  
خارجی وصف هر کسی است که بر  
خلیفه عمر بتازد و از فرمانش سر  
بتابد و به مخالفت و دشمنی گراید  
مانند ذوالشده به خارجی که بر امام  
علی بن ابیطالب خروج کرد و مانند  
شیب خارجی که بر عبدالملک بن  
مروان تاخن برد و اینانرا خارجی  
گویند از هر تیره و قبیله باشند و  
خارجی نام جمعی از صحابه و محدثان  
ست

خارزنجی منسوبست بخارزنج

بروزن بادرنگه و آن قریه ایست از  
قرای بست نیشابور و ابو حامد احمد  
بن محمد بستنی خارزنجی پیشوای  
ادیبان خراسان و صاحب کتاب  
التکمله و کتاب التفصله و کتاب  
تفسیر ایات ادب الکنز و متوفی ۳۴۸  
بدان منسوبست خارزنجی کتاب خود  
را تکمله از آنروی نامید که بآفت  
کتاب خواست کتاب العین خلیل بن  
احمد را کامل و رسا کند و در دیباچه  
آن نامهای کتبی که سرچشمه اطلاعات  
و مسند او در تألیف کتاب تکمله بود  
نام برده است

خارقی با کسر رای بی نقطه  
وفات منسوبست بخارقی بدر تیره از  
عرب و ابراهیم خارقی در شمار محدثان  
خاصه بدر منسوبست و بعضی خارقی  
با فاضل کرده اند

خارکی منسوبست بخارک  
بروزن باک و آن نام جزیره ایست در  
خلیج فارس و خارکی شاعر معاصر  
مأمون عباسی بدان منسوبست و عربان  
آنها بافتح رای بی نقطه خوانند

خازمی با کسر زای نقطه دار  
منسوبست بخازم و آن نام نیای حسین  
بن ثور خازمی است در شمار محدثان

خاصه و نیز خازن‌بان از محدثان عامه  
 مسویند به نیایشان و خازم در لغت  
 کسی است که لؤلؤ را سفته کند -  
 نیز هر کس که چیز را سوراخ کند  
 هر چند بینی شتر باشد برای آنکه  
 حلقه در آن کنند و خازم از نام‌های  
 متعارف عرب است و بشرین ابی خازم  
 شاعر بست از قبیله بنی اسد

خاستی منسو بست بخاست  
 پروژن راست و آت قریه ایست از  
 قرای بلخ و ابو صالح حکم بن مبارک  
 خاستی در شمار محدثان و از روایان  
 انس بن مالک و متوفی ۲۱۳ بان  
 منسو بست و بعضی با شین نقطه دار  
 آنرا ضبط کرده اند و در تعریب از  
 یتگوته بی نظمیها هسه

خاسر با کسر سنا بی نقطه  
 بمعنی زیانکار و آن لقب سلم بن  
 عمرو بن حماد بصری است از شعرای  
 دولت عباسی و او را خاسر از اینروی  
 گفتند که ثروت موروث را در راه  
 تحصیل ادب خرج کرد و تبید است  
 گردید کسی از - اندانش او را گفت  
 انك لخاسر العینه تو در این  
 گری زبان کردی و لقب خاسر بر او  
 ماند تا آنگاه که هرون الرشید را

بقتیدتی ستود و یکصد هزار درهم  
 جایزت ستند و هم هرون او را گفت با  
 این مال گفتار آنکس که ترا خاسر  
 خوانند تکذیب گت و خود گفت  
 من سلم را بجم نه سلم خاسر (سلم  
 سود بر نه زبان بر) سلم شاگرد بشار  
 بن برد و دوست ابوالعناهیة بود بشار در  
 قصیدتی که پرداخت چنین گفت

من راقب الناس ثم یظفر بعاجته  
 وقاز بها لطیبات الفاتک اللهبج  
 وسلم پس از چندی همان معنی را  
 گرفت و گفت

من راقب الناس مات غما  
 وقاز بها للذة الجسور  
 و بشار خیر آن رسید و در ششم شد  
 و گفت بخدا قسم شعر سلم جای شهرت  
 و اعتبار شعر مرا گرفت و چنان شد  
 که گفته بود و همان نیز سبب  
 رمیدگی فیما بین شد و در باره قدرت  
 سلم بر نظم گفتند که وی منترع نظم  
 شعر بربك حرف است و عرب تا که تر  
 از دو حرف نتوانست بنیان نظم را  
 بنهد مانند نظم در یدین صسه

بالتمیز فیها جندع نه اخب فیها و اقه  
 وسلم در ستایش موسی هادی  
 خلیفه عباسی گفت

موسی املر غیث مک  
ثم انهم لما اغتفرو  
ففر لما قدر  
ثم اقتصر همل السیر  
باقی الاثر خیر الیسر  
فرغ مضر بدر بدر  
لعل نظر هو الوزر  
بر و

و در سال ۱۸۰ در گذشت

خاضبه با کسر ضاد نقطه دار  
زنیست که خضاب کند و این خاضبه  
کنیت مشهور ابوبکر محمد بن احمد  
بن عبدالیاقی بن منصور بن ابراهیم  
دقاق است در طبقه حفاظ حدیث و  
متوفی ۴۸۹

خاقانی منسوبست بخاقان  
کبیر منوچهر بن فریدون بن شروانشاه  
و خاقان بمعنی پادشاه بزرگ لقب  
پادشاهان ترکستان بود و سپس در  
ردیف القاب شاهان عجم در آمد و  
خاقانی تخلص افضل الدین ابراهیم  
بن علی نجار شروانیست در طبقه اول  
از شعرای ایران و شاگرد ابو العلاء  
گنجوی و معاصر با حکیم نظامی و  
رشید و طواط و جمال الدین اصفهانی  
و انیر الدین اخیسکی بد رش، علم.

پیشه درود گری داشت و ما درش  
نحست دین عیسوی و مذهب نستوری  
داشت و سپس اسلام آورد و گویا  
نحست نامش تبدیل بود و سپس آنرا  
با ابراهیم بدل کرده است زیرا در جهانی  
گفته است

بدل من آمدم اندر جهان سنائی را  
بدیت دلیل پدر نام من نهاد بدیل  
و در جهانی دیگر گفته است

بخوان معنی آرائی ابراهیمی بدید آید  
ز پشت آذر صنعت علی نجار شروانی  
و خاقانی بمناسبت قصیده هری  
که در وصف بغداد نظم کرد حسان  
العجم لقب گرفت و در آغاز حقایقی  
تخلص کرده و تخلص خاقانی را پس از  
پیوستن بخاقان کبیر از استاد خود  
ابو العلاء یافت چنانکه گفته است  
پوشاعر شدی بر دمت نزد خاقان  
بخاقانیت منت لقب بر نهادم  
خاقانی از شاعران بسیار توانا است  
چندانکه در فنون شعر الفاظ را چنانکه  
خواست برشته کشید و با آنکه بیشتر  
هنر خود را در تصدیت پردازش بکار  
برد غزل را بجز روان و دلپذیر نظم کرد  
و از قصائد مشهور او که در و عظه هری  
نظم کرده قصیده ایست که در وصف

ایوان کسری گفته است بدین مطلع  
هان ابدل عبرت بین از دیده نظر کن هان  
ایوان مدائن را آئینه عبرت دانست  
و در نکوهش کسانی که در  
شعر راه او را روند گفته است

خاقانی آنکسان که طریق تو میروند  
زاغنه و زاغ و اروش کبک آرزو است  
بس طفل کارزوی ترا زوی زر کند  
نارنج از آن خرد که نرازو کند زبوست  
دیرم که مار چوبه کند تن بشکل مار  
کو زهر بهر دشمن کو مهره بهر دوست  
و در سال ۵۹۵ در گذشت و در  
سرخاب تبریز جائیکه بمقبرة الشعراء  
معروفست دفن گردید و نظامی در  
مرثیت وی گفت

همیگفتم که خوابانی دروغا گوی من باشد  
دریغ من شدم آخر دروغا گوی خاقانی  
خال بو وزن فال بمعنی شامه  
نیز برادر مادرو آن لقب عبد الحمی بن  
علی بن محمد بن محمود دمشقی است  
در شمار ادیبان و شاعران و مشهور با بن  
طویل و صاحب کتاب مرور الصبا و  
الشمول مرتب برده باب و هر باب شامل  
نوادیر و حکایات و اشعار و شیخ عبد  
الغنی نابلسی تقریظی بر آن کتاب  
بشعر گفته است بدین مطلع

اقطعة العلم تقطة الخال  
فی الضد مما یسینه الخال  
و خال در فن موالیا و موشح زیر  
دست بود و در سال ۱۱۱۷ در گذشت  
خالدی با کسر لام منسوبست  
بقریه خال ندیه از قرای موصل و ابو  
عثمان سعید بن هاشم بن سعید بن و علة  
بن عرام بن عبدالله خالدی و برادرش  
ابوبکر محمد بن هاشم خالدی هر دو  
در طبقه ادیبان و شاعران بزرگ مایه  
و هر دو صاحب کتاب اخبار الموصل  
و کتاب اخبار ابی تمام و معاصرین شعره  
و کتاب اختیار شعر ابن الرومی و  
کتاب اختیار شعر البحتری و کتاب  
اختیار شعر مسلم بن الولید و اخباره  
و کتاب الاشباه و النظائر و کتاب  
الهدایا و التحف و ابوهسان متوفی  
۳۷۱ و ابوبکر متوفی ۳۸۰ و این دو  
برادر را خالدیان نیز گفتند و چنانکه  
از یک پشت و یک زاهدان بیرون شدند  
در یک مهل بزرگ شدند در یکراه  
رفتن گرفتند و یک مقصد را دنبال کردند  
و حتی با هم کسان را ستودند و با هم  
جایزت ستند و با سرگت یکدیگر  
کتا بها برداختند چنانکه گذشت و  
نعلی در وصف قدریشان بر نظم شعر

گفته است آن همدان ساحران در سخن گستری دوجادو کنند و از آن پس که بفضل و ادب شهره شدند بدربار سیف الدولة بن حمدان پیوستند و در سلك شعرای آن آستان منظوم گشتند و نیز خزانه دار کتب وی شدند وقتی خالیدیان ابوالحسن شریف حسینی را بقصیده می ستودند و در جایزه ایشان تأخیری رفت این قطعه را بدو فرستادند  
قل للشریف المستجار

به اذا عدم المطر

و لائمة

قریش و المیامین الغرر  
ا قسمت با لریمعان و

النعم المضاعف والوعر

سنت الشریف مصی

و لم ینعم لعبدیه النظر

لنشارکت بنی امیه

ی ، ضلال ، مسهر

و نقول لم یعصب ا بو

حکر و لم یظلم عمر

و نری معاویة اما

ما مر . مخالف

و نقول انت یزید

ماقتل الحمین وما امر

و نعد طلحة و الر  
بیر من المیامین الغرر  
ویکون فی هلق الشر

یغ دخول عبیده سمر  
شریف را آن قطعه بسیار دلپذیر  
افتاد وصلت ایشان را اهداد و این منیر  
طرا بلسی اسلوب قصیده تقریه را که  
بسیار روان و دلپذیر افتاده است از  
قطعه خالیدیان اقتباس کرده است -  
نیز خالیدی منسوبست بسکه خالید که  
نام محلی بوده است در نیشابور و  
ابوالحسن محمد بن احمد خالیدی در  
شمار محدثان بدان منسوبست

خالج با کسر لام بمعنی خرمای

پخته (رسیده) نیز زنی که از شویش

بمالی که دهد وهد - نیز شتریکه

برچستن نتواند نیز شتریکه تومنی

کند وقتی بر او سوار شوند و آن لقب

حسین بن محمد بن حمز بن محمد بن

حسین و اذقی است در سابقه ادیبان و

انویان و نحویان و صاحب کتاب الامثال

و کتاب الاودیة و الجبال و الرمال و

کتاب صناعة الشعر و شرح شعر ابی

تمام و متوفی ۳۸۸

خالقی با کسر لام منسوبست

بخالفه که تیره ایست از قبیله نعم و

حسب طب بن ابی بلتعہ خالفی نخعی  
صعابی بدایت منسوبست و خالفه  
بمعنی گول و کم خرد و نیز خالفکار  
است

خالویه با فتح لام و وار در  
هری و سکون لام در فارسی و آن  
مرکبست از دو کلمه خال و ویه  
و گذشت که خال بمعنی شامه است  
و نیز برادر ما در وویه کلمه اعجاب  
است و با هر دو معنی خال ویه سازد  
و آن نام نیای ابو عبد الله حسین بن  
احمد بن خا اویه بن حمدان است  
معروف باین خالویه از اعظام لغویان  
و نحویان و ادیبان و شاکرد سیرانی  
و این در به و نفعطویه و صاحب کتاب  
الجلل در نحو و کتاب الاشفاق و  
کتاب لیس و موضوع کتاب اینست  
که لیس فی کلام العرب کذا و کتاب  
الال و آل را در دیباچه بیست و پنج  
قسم بسته است و ائمه اثنی عشر و  
موالید و و فیانشان را در ضمن نوشته  
است و کتاب المقصود و الامدود و  
کتاب المدکر و المؤمن و کتاب اسماء  
الامدود و در این کتاب با همه اسم  
برای شیر نوشته است و کتاب البدیع  
در قرأت و کتاب اعراب ثلاثیث

سوره و شرح مقصوده این درید و  
غیر اینها این خالویه از مردم حمدان  
است و در بغداد کسب دانش کرد و  
پشام رقت و آل حمدان پیوست و در  
حلب بزیست و خود گفت روزی بر  
سیف الدوله در آمد م گفت اعمد و  
نگفت اجلس (۱) و دانشم که بر  
اسرار و رموز ادب احاطت دارد و از  
اوست در نکوهش صدر بشینان

اذا لم یکن صدر المجالس سیدا

فلا خبر فیمن صدرنه المجالس  
و کم قائل مالی رأ یتک راجلا  
فقلت له من اجل انک فارس  
و در سال ۳۷۰ در حلب  
در گذشت

خانی منسوبست بخان لنگران  
که نام موضعی است در فارس و  
ابو عبد الله محمد بن احمد بن محمد خانی  
معروف بجلی در شمار محدثان و متوفی  
۴۲۳ بدان منسوبست

خانیه با کسر نون و فتح بای  
احمد و این خانیه کنیت ابو جعفر احمد  
بن عبد الله بن مهران کرخی است از  
(۱) سرش اینست که ادب شناسان  
بکسیکه ایستاده است گویند اعمد بشین  
و بآنکس که خفته و یا در سجده است  
گویند اجلس



تغاث محدثان امامیه و صاحب کتاب  
السادیب ابن خانبه از مردم ایران بود  
و در کرخ بغداد زیستن گرفت و در  
سال ۲۳۴ در گذشت و باید دانست که  
خانبه نام نیای او است و هم عرب است  
اماریشه آن در فارسی چیست ندانستم  
خَبَاب بافتح و تشدید باء بمعنی  
فریبکار و آن نام خَبَاب بن اَرت صحابی  
است که امیر المؤمنین بر قبرش  
بایستاد و او را ثنا گفت و ضبط اَرت  
گذشت

خَبَاز بافتح و تشدید بمعنی  
نان پز و آن لقب محمد بن احمد بن  
حسین بلندی موصلی است در شمار  
ادیبان و شاعران امامیه و معاصر صاحب  
ابن هبَاد و از اوست

مَنْ مَاتَ ان السَّيْفَ امْضَى  
مِنَ اللَّحْمِ فَاتَ فِي وَطَنِ الشَّجِي  
لَعْدَ فَعَلَبَ جَفْوَيْكَ فِي فُرْأِ دِي

که عمل نزیسد فی آل النبی  
و این خَبَاز کنیت مشهور احمد  
بن حسین بن احمد از بلی موصلی  
است در شمار لغویان و نحویان و با  
آنکه نابینا بود از دانش بهره کافی  
داشت و کتا بها پرداخت از جمله  
کتاب النهایه در لغت و شرح القبه ابن

معط و در سال ۶۳۲ در گذشت  
خَبَاقِي بافتح و تخفیف منسوب است  
بخباق و آن قریبه است در مرو و  
ابوالحسن علی بن عبدالله خَبَاقِي در  
شمار صوفیان و محدثان و متوفی ۵۱۹  
بدان منسوب است

خَبْرِي بافتح و سکون منسوب است  
بخبر یا قوت گفته که آن شهر کیست  
در شیراز و نگارنده را گمان آنست  
که خبر همان خفر باشد و بی نظمی  
تعریب آنرا گاهی خبر و گاهی خفر  
کرده است و جمعی از اعلام بدان  
منسوبند از جمله ابوحکیم عبدالله بن  
ابراهیم بن عبدالله بن حکیم خَبْرِي  
در شمار فقیهان و ادیبان و شاگرد  
ابواسحاق شیرازی و سارح حماسه و  
شاعر دبیان بختری و شارح چند  
دیوان دیگر و متوفی ۴۷۶ و از جمله  
فضل بن حماد خَبْرِي صاحب مسند  
کبیر و از جمله ابوالباس فضل بن  
یحیی بن ابراهیم خَبْرِي صاحب  
کتاب الداعیه

خَبْرَازِي خبز بر وزن قفل  
بمعنی نان و ارز بر وزن عنق بمعنی  
برنج و خَبْرَازِي نابت برنج پز را  
گویند و آن لقب ابوالقاسم نصر بن

احمد بن نصر بن مأمون بصری است  
که در مرید بصره تا آنکه برنج پخت  
و با آنکه خواندن و نوشتن ندانست  
شعر را روان و بدون تکلف نظم  
کرد و مردم برای شنیدن اشعارش  
گردش انجمن شدند و ابن لنگک  
که از شاعران توانای بصره و معاصر  
او بود نیز با او طرح موانست ریخت  
و بشنیدن اشعار او رغبتی داشت و  
از اوست

رأيت الهلال ووجه الحبيب

فكانا هلائين عند النظر

فلم ادر من جرتي فيهما

هلال السما من هلال القمر

ولولا التورد في الوجنتين

وما را عني من سواد الشعر

لكنت اظن الهلال الحبيب

و كنت اظن الحبيب القمر

و نیز از اوست

بات الحبيب منادمي

والسكر يصبغ وچنتيه

ثم اعتدي وقد ابتدا

صنع الخمار بمقلتيه

وهبت له عيني الكرى

و تعوضت نظرا اليه

شكر الاحسان الزمان

که با شاهدنی علیه  
و در سال ۳۱۷ در گذشت و  
در ارز پنج لغت دیگر است که جای  
نوشتن آن لغت است نه اینجا

خبوشانی با فتح اول و ضم  
دوم منسوبست بخبوشان از قرای  
نیشابور و ابوالبرکات نجم الدین محمد  
بن موفق بن سعید خبوشانی در طبقه  
فقیهان شافعی و صاحب کتاب المحیط  
در شرح و سیطره شافعه مجلد و  
متوفی ۵۸۷ بدان منسوبست صلاح  
الدین ابوبی و قتی بر مصر استیلا  
یافت ابوالبرکات را احترام کرد  
و مدرسه که مجاور قبر شافعی بود  
عمارت کرد و تدریس آنرا ابوالبرکات  
گذاشت

خبیب بر وزن زبیر بمعنی  
فربکار از اهلام است و خبیبین  
بهمنه تنینه عبدالله بن زبیر و برادرش  
مصعب است در شعر حمید بن مالک  
ارسط

قدنی من نصر الخبیبین قدی

لیس الامام بالشحیح الملعون

و ابو خبیب کنیت عبدالله بن زبیر

است و خبیب فرزندان او

خبیصی با فتح اول منسوبست

بنخیص و آن بلو کیست در شرق  
 کرمان و ابو بکر خثیعی شارح حاجیه  
 مشهور بنام الموشح بدان منسوبست  
 ختلانی با فتح و سکون  
 منسوبست بختلان و آن قصبه ایست  
 در ترکستان نزدیک شهر سمرقند و  
 برهان الدین عبدالله ختلانی از مشاهیر  
 عرفاء و صاحب کتاب کشف الحجاب  
 و شارح کتاب لمعات شیخ فخرالدین  
 عراقی و متوفی ۸۹۳ بدان منسوبست  
 و از او است

گفتم بشمارم خم زلفینک جادوش  
 يك پیچ به پیچید و غلط کرد شمارم  
 ختلی با فتح و سکون منسوبست  
 بر خلاف قیاس بختلان و نصر بن محمد  
 ختلی در شمار فقیهان حنفی و شارح  
 کتاب قدوری و جمعی دیگر از  
 دانشمندان بدان منسوبند و باضم اول  
 و تشدید تالی مفتوح منسوبست بختل  
 و آن شهر است در ما وراء النهر و  
 جمعی از محدثان بدان منسوبند

ختن بروزن حسن بمعنی داماد  
 نیز هر کس از طرف زن قرابت داشته  
 باشد و آن لقب ابو عبد الله محمد بن  
 حسن فقیه شافعی است شارح تلخیص  
 و او را از این روی که داماد ابو بکر

اسمعیلی فقیه بود ختن گفتند و ختن  
 در سال ۳۸۶ در گذشت

ختنی با ضم اول و فتح دوم  
 منسوبست بختن و آن شهر است در  
 ترکستان و ابو داود سلیمان بن داود  
 بن سلیمان معروف بحجاج ختنی در  
 شمار محدثان بدان منسوبست

ختیل بروزن زبیر مصغر ختلی  
 بمعنی فریفتنک و آن نام پدر عبد الله  
 بن ختیل لخمی است از اصحاب  
 امیر المؤمنین که در صفین شهید  
 گردید

خثعی منسوبست بخثعم بن  
 وزن جعفر و آن نام خثعم بن انمار  
 است پدر تیره از قبیله معد بن عدنان  
 و ابو القاسم عبد الرحمن بن عبد الله  
 بن احمد بن اصبح بن حبیب خثعی  
 سهیلی اندلسی در طبغه مقرئات و  
 لغویان و ادیبان و مفسران و محدثان  
 و صاحب کتاب الروض الافف و کتاب  
 التعریف والاعلام بما فی القرآن من  
 الاسماء والاعلام ومسئلة السرفی عور  
 الدجال ومسئلة رؤیة الله والنهی فی  
 الامام و شارح جمل نانام و متوفی ۵۸۱  
 بدو منسوبست و از او است

((۵)) (۵)

نیز از اعلام مردان است و نام خثیمه  
 بن حارث صحابی  
 خجندی منسوبست بخجند  
 بروزن ملند و آن نام شهر است مشهور  
 در ترکستان روس در قسمت  
 تاجیکستان که اکنون آنرا استابین  
 آباد گویند و ضیاء الدین محمود بن  
 جلال الدین مسعود خجندی فارسی  
 (از این روی که به سلمان فارسی نسب  
 رسانند) و در شمار منکلمان و ادیبان  
 و شاعران و شارح کتاب محصول  
 فخر رازی بدان منسوبست وی در  
 آغاز بدر بارخوارزمشاهیان پیوست  
 و سپس از کار کنار گرفت و چندی  
 از محضر امام فخر رازی کسب دانش  
 کرد و سپس راه نیموف را رفت و  
 بنجم الدین کبری ارادت ورزید و شعر  
 فارسی را نیکو نظم کرد و در سال ۶۲۲  
 در هرات از جهان برفت و از او است  
 شب تاب و زکاز من و روز با شب  
 فالیدن است از غم نو یا گریستن  
 گفتمی ز درد من اگر سنی و بر حقی  
 فرق است از فشانیدن خون با گریستن  
 روز ندانم چگونه شب کند آنکس  
 حکم تو امید شب وصال ندارد

✽

یا من یری ما فی الضمیر و یسمع  
 انت المصد لکل ما ینوقع  
 یا صفت برجی للشدا ائمه کلها  
 یا من الیه المثنوی و المذبح  
 یا من خزائن رزقه فی قول کن  
 امنن فان الیخیر عندک اجمع  
 مالی سوی فقری ا لیک وسیلة  
 فیما لا یتقار ا لیک فقری ا دفع  
 مالی سوی قرعی لیا بک حيلة  
 فلتب ر دت فای باب افرع  
 و من الذی ادعو و اهتف باسه  
 ان کان فضلک من فیرک یمنع  
 حاشا لفضلک ان تغلطها صیاً  
 ا لفضل اجزل و المواهب اوسع  
 و ختم بمعنی شیر است نیز نام

مکتوبی

خثیم بر وزن ذبیر مصغر ختم  
 بمعنی بهن بهشت و مستبر گرشک از  
 اعلام است و نام پدر بیح بن ختم من  
 هاند بن عبدالله اسدی ثوری تهیمی  
 است از اعلام پارسایان و یکی از هشت  
 زاهد مشهور است که بیست سال مهر  
 سکونت بر لب زد و خاموش ما بود  
 سال ۶۱ و با ۶۲ در گذشت و قبرش  
 در بیرون شهر مشهد مزاری مشهور  
 و خیمه ناز نادنی نادر آخو آن

گفتا بهای بوس من آمد هزار چنان  
 اینهم ز لطف او ست که چندین بهانه کرد  
 آتشین با د مرا بستر آگری یادت  
 می نهم هیچ شب از عشق تو سر بر بالین  
 نیز کمال الدین مسعود خجندی  
 در طبعه عرفا و شعرای غزاسرا و  
 معاصرخواجه حافظ شیرازی و صاحب  
 دیوان شعر نزدیک هشت هزار بیت  
 کمال در خجند از مادر بزاد و در آغاز  
 جوانی آهنگ حج کرد و پس از  
 ادای حج بشهر تبریز رسید و در آن  
 شهر بزیست تا آنگاه که توفتیش  
 خان تبریز را گرفت ویرا بترکستان  
 برد و پس از چهار سال باز دیگر  
 کمال خود را بشهر رسانید و با  
 پادشاهان جلایر پیوست و سلطنت  
 حسین بن اویس جلایر برای او خانه  
 ساخت و در سال ۷۹۲ و یا ۸۰۳ در تبریز  
 در گذشت و از اوست

ای روشنی از روی تو چشم نگران را  
 این روشنی چشم مبادا دگران را  
 فرمان خرد بر دل هشیار نویسند  
 حکمی نبود بر سر دیوانه قلم را  
 نیست او را دهن اما سخنی ساخته اند  
 سخنی ساخته شیرین تر از این نتوان یافت  
 هر گل صکه ز خاک من بروید

عاشق شود از کسی پیوید  
 دوست داران بجز از دوست نخواهند  
 ز دوست

که نباشد به از او آنچه از اومی مطالبند  
 ما خانه خراب حکم کرد گان را  
 در دل غم خانمان نباشد  
 یا دوست گزین کمال یا چنان  
 در خانه نه د و میهمان نباشد  
 من نه با اختیار خود میروم از قفای او  
 کان دو کمان عنبرین مرکبم کشان کشان  
 نیز ابو محمود حامد بن خضر  
 خجندی در شمار ریاضی دانان و  
 راصدان و در سال ۳۶۴ به فرمان فخر  
 الدوله دیلمی رصدی شروع کرد و  
 آنرا رصد فخری نام نهاد نیز سید نور  
 الدین علی بن محمد حسنی خجندی در  
 شمار فقیهان و یار سایان امامیه بدان  
 منسوبند

خداش با کسر اول برون  
 کنار جمع خدش بمعنی خراش - نیز  
 نشان زخم پس از س و دی از اعلام  
 است و نام خداش بن سلامه سعدای  
 و نام خداش بن ابراهیم کونیست از  
 محدثان خاصه

خدری با ضم و سکون  
 منسوبست به خدره بن عوف پدر تهره

از قبیلہ خزرج و ابو سعید سعدی  
 مالك بن سنان خزرجی صحابی  
 مشهور با ابو سعید خدری در شمار  
 پارسایان صحابه و در طبقه حفاظ و  
 فقیهان بدو منسوبست این قتیبه در  
 کتاب الامامة و السیاسة نوشت که در  
 وفه عمره ابو یزید در خانه نشست  
 و با شورشیان نیا میخت با این وصف  
 قتی چند از لشکر شام در خانه او  
 رفتند و با آنکه کار کنار گرفتنش را  
 ستودند از او با زور چیزی خواستند  
 گفت ندارم از او بزد برغند و موی  
 ریشش را کنند و هم او را بزدند و  
 هر آنچه که در خانه او یافتند بفارت  
 بردند حتی سیر و حتی يك جفت  
 کبوتر و در سال وفات ابو سعید  
 سخن با اختلاف کرده اند و از ۷۳ تا  
 ۷۵ نوشته اند

خدیج بروزن امیر بهمنی بچه  
 ناقه که ناقص و ازود نرا از مدت حمل از  
 زهد آن آید از اسلام مردان است و نام  
 خدیج بن سلامه صحابی و خدیج بچه با  
 زیادتی تا در آخر آن از اسلام زنان  
 است و نام خدیج ام المؤمنین دختر  
 خویله زوجه پیغمبر و اول زنی بود  
 که به پیغمبر گروید و ثروت خود را

در راه پیشرفت اسلام در اختیار پیغمبر  
 گذاشت و از مجاهدت تا جائی که  
 توانست دریغ نکرد و چهار دختر  
 بنام فاطمه و زینب و رقیه و ام کلثوم  
 و يك پسر بنام قاسم از پیغمبر (ص)  
 آورد و در سال ۶۰ در گذشت

خرادینی بافتح اول منسوبست  
 بقریه خرا دین از قرای بخارا و ابو  
 موسی هرون بن احمد بن هرون  
 خرا دینی در طبقه حفاظ حدیث و متوفی  
 ۳۴۳ بدان منسوبست

خرادینی بافتح اول منسوبست  
 بقریه خرا دین از قرای ری و علی بن  
 عباس خرا دینی رازی در شمار محدثان  
 و صاحب کتاب الاداب و المروآت بدان  
 منسوبست و بعضی با جیم آنرا ضبط  
 کرده اند و دور نیست با دو صورت  
 نام آن قریه را تعریب کرده اند

خرار با فتح و تشدید رای  
 سی نقطه و در آخر زای نقطه دار  
 آنکس که مبره برشته کشد و فروشد  
 و آن لقب جمعی از محدثان و دانشمندان  
 است از جمله ابوالحسن عبدالله بن  
 محمد بن سفیان خرا در طبقه نحویان  
 و شاگرد ثعلب و میرد و صاحب کتاب  
 المختصر در نحو و کتاب المقصور

والسندود و کتاب معانی القرآن  
و کتاب المذکر والمؤنث و متوفی ۳۲۵  
و ابن خراز کنیت مشهور ابو عبید الله  
بن یحیی بن عبدالعزیز قرطبی  
است در شمار فقیهان و نحویان

و متوفی ۳۹۹

فراش با کسر اول بروزن  
کنار از اعلام است و بمعنی داغی که  
بوشتر نهند نیز سگی که با سنگ دیگر  
بجنگد و ابو فراش کنیت خوانند بن  
مره هذلی است در طبقه شعرای  
مختصر مین که بیشتر عمر را در جاهلیت  
بسربرد و کمتر در اسلام و در دویدن  
بر اسب پیش افتاد ابو الفرج اصفهانی  
گفت که ابو فراش در عصر جاهلیت  
بسکه رفت ولید بن مغیره را دید که  
در اسب دوانی خواهد شرکت کند و دو  
اسب برای اینکار آماده کرده است  
گفت اگر من در دویدن بر اسبهای تو  
پیش افتم مرا چه خواهی داد گفت هر دو  
را بهو به چشم ابو فراش بدوید  
و اسبان بدویدند و در تک بر اسبان  
پیش افتاد و هر دو اسب را از ولید  
بستند و ابو فراش در زمان خلافت عمر  
در گذشت و خراشه باضم اول بروزن  
گشاده بمعنی آنچه از خراشیدن

و تراشیدن بریزد نیز از اعلام است  
و ابو خراشه کنیت خفاف بن نهد به است  
که عباس بن مرداس سلمی شاعر او  
را مخاطب کرده و گفته  
ابا خراشة اما انت داعر

فان قومی لم یاکلهم الضبیح

خرایطی با فتح اول جمع  
خریطه و آن کیسه است از چرم و  
غیر چرم که چیزها در آن نهند و در  
آنها بندند و خرایطی کسی است که  
آنها بسازد و آن لقب ابو بکر محمد  
بن جعفر بن محمد بن سهل بن شاکر  
خرایطی است از مردم سامرا و در  
شمار ادیبان و فاضلان و صاحب کتاب  
اعتلال القلوب فی اخبار العشاق و  
کتاب مکارم الاخلاق و کتاب مساوی  
الاخلاق و کتاب جمع العرص بالقناه  
و کتاب هواتف الیجات و عجیب  
ما یحکی عن الکهان و کتاب  
القصور و در سال ۳۲۷ در همدان  
در گذشت

خر باقی با کسر و سکون بروزن  
دلد از بمعنی در از و نیز تند رفتار  
و آت نام خرباق اسلامی صحابی  
است ملقب به ذوالبدین و اوی حدیث  
سهوالبی (ص) و او را از جهت درازی

دستش ذوالیدین گفتند و یا از آن روی  
 که با هر دو دستش کار کرد  
 خر بود با فتح اول و تعدید  
 رای بی نقطه مفتوح و ضم بای ابعده  
 و سکون واو و در آخر ذال نقطه دار  
 نام پدر معروف بن خر بود مکی  
 است در شمار ثقات محدثان اصبه و  
 از اصحاب صادقین (ع) و خر بود  
 دور نیست معرب خر بود فارسی باشد  
 به معنی شب پره بزرگ نیز هر مرغی  
 که شب پرواز کند

خرتنگی منسوبست به خرتنگ  
 بر وزن فرسنگ و آن قریه ایست  
 نزدیک سمرقند و قبر محمد بن اسمعیل  
 بخاری صاحب صحیح معروف در آنجا  
 است و ابو منصور غالب بن جبرائیل  
 خرتنگی حکم بخاری در خانه او  
 بزیست و هم در خانه او سرد و سکا پاتی  
 از بخاری نقل کرد بدان منسوبست  
 خر جردی با فتح و سکون  
 و کسر جیم منسوبست به جرد  
 از قرایی جام مولد عهد الله هاتمی  
 جامی خواهر زاده عبد الرحمن  
 جامی و ابو بکر احمد بن محمد بن  
 اسمعیل خرتنگی نقیه و شاگرد ابو بکر  
 شاشی و ابو مظفر سمانی و متوفی

۵۴۳ بدان منسوبست

خر خانی با فتح هر دو خای  
 نقطه دار منسوبست به خرخان از قرایی  
 قومس و ابو جعفر محمد بن ابراهیم  
 خرخانی قومسی در طبقه فقیهات  
 شافعی بدان منسوبست

خردادبه با ضم و سکون  
 معرب خردادبه (خرداد خوب) نام نیای  
 ابو القاسم عبیدالله بن احمد بن  
 خردادبه است معروف باین خردادبه  
 در شمار علمای جغرافی و موسیقی و  
 تاریخ و صاحب کتاب المسالك و  
 الممالك و کتاب ادب النساء و کتاب  
 جمهرة انساب الفرس و کتاب اللهو  
 و الملهی و کتاب الشراپ و کتاب  
 الانواء و کتاب الندماء والجلساء و این  
 خردادبه در نواحی جبل کار دار برید  
 (بست) و گرتقن و رساندن خبر بود  
 و با معتد خلیفه عباسی نزدیک و از  
 مخصوصان وی بود و در حدود سال  
 ۳۰۰ در گذشت و خردادبه نیایش در  
 آن از دین مجوسی داشت و بدست  
 بر امسکه دین اسلام را برگزید و بدینسان  
 کیش اسلام در دودمانش ماند

خرزاد با ضم و سکون معرب  
 خورزاد نام نیای بهزاد بن ابی یعقوب



نجیرمی است و در نجیرمی بیاید و نیز نام پدر حسن بن خرزاذ قمی است در شمار محدثان و صاحب کتاب اسماء رسول الله و کتاب التمه و علامه حلی در ایضاح الاشتهار آنرا با ضم خای نقطه دار و تشدید رای بی نقطه مفتوح ضبط کرده است

خرزی با فتح اول و دوم منسوبست بخرز و نیز خرزه بمعنی مهره و خرزنی کسی را گویند سکه مهره فروشد و آن لقب عباس بن یزید خرزنی است در شمار محدثان

خرشه با فتح اول و دوم و سوم بر وزن طلبه بمعنی منکس از اعلام است و نام خرشه بن حر حارثی صحابی و نام پدر سماک بن خرشه صحابی مشهور خرفی با ضم و سکوت منسوبست بخرفته از قرای نصیبین و تقی الدین ابوالعباس احمد بن مبارک بن نوفل نصیبی خرفی در طبقه ادیبان و فقیهان و مفسران و شارح دریدیه و شارح ملحه و صاحب کتابی در احکام و کتابی در عروض و کتابی در خطب و منظومه در فرائض و متوفی ۶۴۴ بدان منسوبست

خرقاء بر وزن صهراء از

نامهای زنان است و نام خرقاء عامریه است از قبیله بنی عامر بن صعصعه که ذوالرمه غیلان بن عقبه شاعر شهیر عرب با او راه تشیب را سپرد و زیباییها و معاسرت او را شهود و تا جایی در وصفی پیش رفت که در حقش گفت تمام الحج انت تقف المطایبا

علی خرقاء و اضعه اللثام و نیز نام زنی است میاه اندام که چاروب کشی مسجد پیغمبر (ص) کرد و خرقا زنی را گویند که کم هوش باشد و راه تصرف دو گارها را نداند و در مثل است لا تمدم الخرقاء العله خرقا نیز دلیل قضیه را داند کنایت از اینکه علل حکم از بس زیاد روشن است زن کم هوش نیز آنها را داند چه جای زیرک و درجائی آن مثل را گویند که هنر کسی را نخواهند پذیرند

خرقانی با فتح اول و دوم منسوبست بخرقان از قرای بسطام و ابوالحسن علی بن جعفر خرقانی در طبقه پیران راه و از مشاهیر عارفان و شاگرد طریقت شیخ ابوالعباس آملی مشهور بقصاب و متوفی ۴۲۵ بدان منسوبست و از اوست

اسرار ازل رانه تو دانی و نه من  
 این حرف معانه تو خوانی و نه من  
 هست از پس پرده گفتگوی من و تو  
 چون پرده بیفتد نه تو مانی و نه من  
 آن دوست ~~حکمه~~ دیدنش بیاراید چشم  
 بی دیدنش از گریه نیاساید چشم  
 ما را ز برای دیدنش باید چشم  
 گر دوست نبیند بچه کار آید چشم  
 و خرقان بافتح و سکون از  
 قرای سمرقند است و ابوالفتح احمد  
 بن حسین بن عبدالرحمن خرقانی شاشی  
 در طبقه ادیبان و متوفی ۵۰۵ هـ بدان  
 منسوبست

خرقه با کسر و سکون از  
 نامهای مردان است از جمله  
 نام خرقه بن نباته بن زید بن  
 عمرو بن هبده نباته کلبی در طبقه  
 شعرای اسلامی و متوفی ۱۱۵ خرقه  
 باامیدی که بهطای حرب بن خالد بن  
 یزید بن معاویه داشت خود را بدمشق  
 رسانید اما حرب او را بدش نتوانست  
 و خرقه او را با این دو شعر بنگوهید  
 کانی و تضوی عند حرب بن خالد  
 من الجوع ذمها فقرة عززان  
 و بابت علینا جفوة ما نعيبها  
 و بتنا بها سی لیلۃ حکیمان

و خرقه بهمنی گله ملخ و تیز  
 یاره جامه است و خرقه یا فتح خا و  
 کسررای بی نقطه از اعلام زنان است  
 بهمنی ذیرک و هوشمند و نام دختر  
 نعمان بن مند ر است از ملوک حیره  
 که بر سعد بن وقاص از آن پس که  
 امیر قادیسیه گردید با کنیزانش در  
 آمد حالیکه در جامه کنیزانش بود  
 و از کنیزانش شناخته نشد سعد پرسید  
 خرقه کذا مین زن است گفتند این  
 سعد گفت آیا خرقه تویی گفت آری  
 و چرا مکرر پرسیدی آری این دنیا  
 است که بریک حال نیاید و مردمش  
 را گاهی زیر و گاهی بالا برد و ما پیش  
 از تو ملوک این سرزمین بودیم و خراج  
 آن بما رسید و مردمش فرمان ما را  
 کردن گرفتند اما آن دولت نیامید  
 و اکنون چنینیم که مرا بینی و  
 دنیا چنانست که وصف کردم آنگاه  
 خواند

فینا نسوس الناس والامرامنا  
 اذا نحن فیهم سوقة لتتصف  
 فاف لدنیا لایدوم سرورها  
 تقلب تارات بنا و تصرف  
 سعد گفت حد بن زید نمیراد  
 گویا این منظره را نگریست که

گفت

ان للدهر صولة فا حذرنها  
 لا تبیتن قد امننت الشرورا  
 قد بیبت الفتی معافی قیزی  
 ولقد کانت آما مسرورا  
 آنکاه خرقه را بجایزنی نواخت  
 خرقه گفت دهائی که ملوک یکدیگر  
 را کنند ترا حکم مبادا حاجت  
 بنا کس افتد و مبادا کریم جز بر تو  
 اظهار حاجت کند و زنان حیره وقتی  
 از خرقه پرسیدند امیر با توجه کرد  
 گفت کریم کریم را نوازد

حاط لی ذمتی و اکرم وجهی

انما یکرم الکریم کریم  
 خرقی با فتح اول و دوم  
 منسوبست بخرق و آن قریب است از  
 قرلی مرو و شمس الدین ابوبعکر  
 احمد بن ابی بشر خرقی مروزی در شمار  
 ریاضی دانان و صاحب کتاب التبصره  
 در هیئت و متوفی ۵۳۳ بدان منسوبست  
 و خرقی با کسر اول و فتح دوم جمع  
 خرقه کسی است که پاره های چامه  
 فروشد و این خلکان در ذیل ترجمت  
 ابوالقاسم عمر بن ابی علی حسین بن  
 عبدالله بن احمد خرقی از اعیان ققیهان  
 حنبلی و متوفی ۳۳۴ خرقی را در

مورد صاحب ترجمت لقب دانسته است  
 از آن روی که پیشه پاره چامه فروشی  
 داشته امانگارانده را چنین بنظر رسد  
 که این خلکان را مپندار را رفته است  
 و درست همان نسبت اول است

خرگنی با فتح اول و سکون  
 دوم و فتح سوم منسوبست بخرگن  
 و آن از قرای نیشابور است و ابو  
 عبدالله محمد بن حمویه خرگنی  
 نیشابوری در شمار معدنان بدان  
 منسوبست

خرگوشی با فتح اول و سکون  
 دوم منسوبست بخرگوش و آن نام  
 معتلی بوده است در نیشابور و ابو  
 سعد عبد الملک بن سعد نیشابوری  
 خرگوشی در طبقه حفاظ حدیث و  
 صاحب کتاب دلائل النبوة و کتاب  
 الزهد و حکایت شرف المصطفی و  
 متوفی ۴۰۶ بدان منسوبست خرگوشی  
 در شمار حفاظی است که برای فرا  
 گرفتن حدیث رحلتها کرد و بهراق  
 و حجاز و دیار مصر رفت و مشایخ  
 بسیاری بدید و هم در راه زهد پیشگی  
 افتاد و وعظش نیز نیکو بود و مردم  
 را فایده رسانید و چندی نیز مجاورت  
 کعبه را برگزید و در پایان به نیشابور

برگشت و در آنجا بزیت و هم در آنجا در گذشت  
 خرفق با کسر اول و سکون دوم و فتح نون بمعنی بچه خرگوش نیز خرگوش جوان نام زبیت شاعر در عرب لقب سمید بن ثابت انصاری است و خرقا با زیادتی الف در آخر آت و صف عمر بن حسین است موصوف به غلام ابن خرقا در شمار مشاهیر خطا طان و در خط پیرو طریقت علمی بن هلال معروف بابن بواب بود و در سال ۵۵۲ در گذشت  
 خروف بر وزن کبود بمعنی بره که گیاه خوردن تواند نیز گره اسب شش ماهه یا هفت ماهه و آن نام نیای نظام الدین ابو الحسن علمی بن محمد بن یوسف بن خروف اندلسی است معروف با بن خروف در طبقه اعلام نهبویان و شارح کتاب سیبویه و شارح کتاب جمل و صاحب کتابی در فرائض و متوفی ۶۱۰ ابن خروف شهری را برای زیستن و خانه ابر برای آرمیدن اختیار نکرد بلکه در کاروانسراها زیست گرفت و همسری برای خود نگزید و آمیزش بدی با مردم داشت و در پایان عمر دیوانه شد و با عورت باز

در بازار هارنت و در اشبیلیه در گذشت  
 خریم بر وزن ذبیر بمعنی سوراخ بینک نام خریم بن قاتک اسدی صحابی است  
 خریمی با ضبط پیش منسوبست بنخریم بن عمرو که او را بنخریم الناعم گفتند و خریمی عجمی و از مردم سفد بود و پیوندی با خریم نداشت جز اینکه غلام او بود و بنخریمی شهره گردید و خریمی ابو یعقوب اسحق بن حسان سفدی است در طبقه شاعران و خود گفته است

انی امرؤ من سراقه السفد الیسنی

خرق الاعاجم جلد آطبیب الخیر  
 خریمی به محمد بن منصور بن زیاد کاتب برامکه پیوست و تصایفی در مدیحت وی نظم کرد و پس از مرگش فصدتی در مرثیت او بر شقه کشید اما بیایه مدیحتها می که گفته بود نرسید گفتند اینت فا صله از چیست گفت مدیحت را با مید گفتم و مرثیت را بوفا و هر کز وفا داری با مید واری نرسد و هم در پایان عمر کور گردید و در آن باره گفت

فان تک عینی خبا نورها

فکم قبلها نور عین خبا

فلم یعم قلبی و لکنما  
اری نور عینی الیه سری  
فا سرج فیه اللمی نوره  
سراجاً من العلم یشفی العسی  
و اینت مضمونت را از شعر  
عبد الله بن عباس بن هبدا لمطلب  
گرفته جامی که در نا بینایی خود  
گفته است

ان یا خدا لله من عینی نورهما  
فقی لسانی و قلبی منهما نور  
قلبی ذکی و عقلی غیر ذی دخل  
وفی فمی صبارم کالسیف ما نور  
و اشعار خریسی همه روان و دارای  
لطف و گوارش است

خریت با کسر و تشدید رای  
بی نقطه برون سکین بمعنی راهنمای  
زیرک نام خریت بن راشد ناجی  
صحابی است

خزازی با فتح و تشدید خزدوز  
و خز فروش را گویند و آن لقب  
جمعی است از جمله ابوالقاسم هلی بن  
محمد بن علی خزازی قمی در شمار  
تقات محدثان و صاحب کتاب کفایة  
الانرفی النصوص هلی ا  
عشر و از جمله ابو جعفر احمد بن  
حارث بن مبارک خزازی در طبقه ادیبان

و مورخان و صاحب کتاب المسالك و  
الممالك و کتاب اسماء الخلفاء و کتابهم  
و الصحابه و کتاب مغازی البحر فی  
دولة بنی هاشم و ذکر ابی حفص  
صاحب اقر یطش ( جزیره کورت از  
جزائر دریای مدیترانه ) و کتاب القبائل  
و کتاب الاشراف و کتاب ابناء السرازی  
( کنیز زادگان چه سراری کنیزانی  
باشند که همچون زنان آزاد ایشان را  
خانه دهند و از ایشان تمتع گیرند )  
و کتاب نوادر الشعراء و کتاب مغازی  
النبی و سرایاه و از واجه و غیر اینها و  
در سال ۲۵۲ در بغداد در گذشت

خزاعی با ضم اول منسوبست  
بخرابه که نیرم ایست از فیله اژد و از  
این تیره است جمال الدین ابوالفتوح  
حسین بن علی بن محمد بن احمد  
خزاعی رازی از اعاظم مفسران و  
محدثان و ادیبان و صاحب کتاب  
روض الجنان فی تفسیر القرآن و کتاب  
روح الالباب فی شرح الشهاب ابو  
الفتوح تفسیر روض الجنان در ابفارسی  
و با سبب سبکی بنده و روان نوشت و  
عبارات رایا آنکه بیشتر در ترجمت  
گفتارهای مفسران نیست که تفسیرهای  
را بهر بی برداخته اند آسان و

بدون پیچیدگی و پوشیدگی آورد و  
از این رهگذر بزبان فارسی بضموم  
در تفسیر که در شمار علوم است نیرو  
داد و نیز از این تیره است دعبل بن  
علی خزاعی شاعر شهیر عرب که در  
دعبل بیاید و نیز محمد بن محمود بن  
منصور بوسنجی خزاعی معروف باین  
ابی الازهر در طبفه اخبار یاسن  
(مورخان) و صاحب کتاب الهرج و  
المرج در اخبار مستعین و معتز عباسی  
و کتاب اخبار عقلاء البجاین و کتاب  
اخبار قدماء العلماء و متوفی ۳۲۵

خزاهه یا کسر بر وزن کناره  
به معنی حلقه موزن که در بینی شتر  
کنند و حلقه گوهرین که زنان بر  
بینی آویزند و نسمة که بدان نعل را  
برپا بندند از اهلام است و نام چند تن  
صحابی و خزام را فنج و نشید کسی  
است که خزامه فروشد

خزرجی منسوبست خزرج  
بر وزن جعفر بدر قبيلة بزرگ در  
مدینه و یکی از دو قبيلة انصار و این قبيلة  
بسیاری از صحابه و دانشمندان بودند  
از جمله سعید بن اوس بن ثابت بن  
بشیر بن قیس بن زید بن نعمان بن  
مالک بن نعلبة بن کعب بن خزرج

خزرجی بصری مشهور با بوزید انصاری  
در شمار امامان ادب و شاکرد ابو عمرو بن  
علاء و استاد ابو عبید قاسم بن سلام  
و عمرو بن عبید و ابو العیناء و ابو حاتم  
سجستانی و عمر بن شیبه و رؤبة بن  
عجاج و غیر اینان و صاحب کتاب  
بیوتات العرب و کتاب الامثال و کتاب  
غریب الاسماء و کتاب اللغات و  
کتاب اللامات و کتاب المنطق  
و کتاب التوادر و کتاب المتعصب و  
غیر اینها ابو زید مورخ دسنا پیش  
دانشمند آن عصر خود بود سیبویه او را  
نقه گفت (نقه کسی است که دل بخبری  
که دهد آرام گیرد) و سفیان ثوری  
نقه تر و اصمعی سرور و پیش را بوسید  
و گفت بیست سال است که ابو زید  
آموزگار ما است و ابو زید در ۹۳  
سالگی در بصره سال ۲۱۴ در گذشت  
و از جمله عبدالوهاب بن ابراهیم بن  
عبدالوهاب خزرجی زنجانی در شمار  
ادیبان و نحویان و صرفیان و صاحب  
کتاب الهادی و شرح آن و از برداختن  
آن سال ۶۵۰ فراغت یافت و چار بردی  
از شرح کتاب الهادی در شرح شافیه  
فراوان نقل کرده است و نیز کتاب  
التصریف و چند کتاب دیگر در عروض

## خزعل

## خزیمه

## خسرو جردی

## خشاب

وقایفه و از جمله موفق الدین ابوالعباس  
احمد بن قاسم بن خلیفه خزرچی  
شافعی معروف بابن ابی اصیبه (۱)  
در طبقة منجمان و ریاضی دانان و  
طیبیان و ادیبان و صاحب کتاب هیون  
الانباء فی طبقات الاطباء و کتاب  
اصابة النجمین و کتاب حکایات  
الاطباء فی علاج الادواء و کتاب  
معالم الامم فی اخبار ذوی الحکم و  
کتاب الادویة البرکة ابن ابی اصیبه  
بیشتر در مصر زیست و چندی در  
بیمارستان قاهره بکار معالجت بیماران  
پرداخت و در سال ۶۶۸ در گذشت

خزعل بر وزن جعفر بمعنی  
کفتار از اعلام است و نام ابرو محمد  
خزعل بن عسکر بن خلیل شیبانی  
در شمار ادیبان و نحو بان و بر  
نظم شعر نیز توانا بود و حافظ هطار  
گفت از نظمش خواندن خواب ستم  
ببداهت این بیت را خواند  
يقولون انشدنا من الشعر قطرة  
فقلت امثلي بنشد السادة الشعرا  
ومن كان مثلي في العذب من معله

(۱) اصیبه باضم اول و فتح دوم و سکون  
سوم و کسر چهارم و مدح پنجم و در آخر  
ها مصغرا صیبه بمعنی انگشک و تدانسم  
نمای او را ازجه روی ابی اصیبه گفتند

ایشان شعراً من اهل قسره الشمری  
و در سال ۶۶۳ در گذشت

خزیمه بروزن جینه از اعلام  
است و نام خزیمه بن ثابت اوسی  
صحابی و در ذوالشهادتین بیاید و این  
خزیمه کنیت مشهور ابوبکر محمد بن  
اسحق بن خزیمه سلمی نیشابوری  
است در طبقة حفاظ حدیث و صاحب  
مصنفات بسیار و متولد ۲۲۳ ابن خزیمه  
از اسحق بن راهویه حدیث کرد  
مشایخ بسیاری را بدید و ریاست و  
امامت خراسان بدو منتهی گردید

خسرو جردی منسوب به بفسر و  
جرد از قرای بییق نیشابور و ابوبکر  
احمد بن حسین بن علی خسرو جردی  
بیهقی شافعی صاحب کتاب السنن  
الکبیر و غیر آن و متوفی ۴۵۸ بدان  
منسوبست خسرو جردی در نشر مذهب  
شافعی بجائی رسید که امام الحرمین  
گفت شافعی را بر گردن همه پیروان  
خود منت است مگر خسرو جردی  
که بر گردن شافعی منت نهاد و هم بر  
گردن او شافعی منسوبست

خشاب با فتح و شدید بمعنی  
چوب فروش نام نیای او محمد عبدالله  
بن احمد بن احمد بن احمد بن عبدالله

## خشاش

## خشخاش

## خشرم

## خشکناجه

بن نصر بن خُشاش بغدادی است مشهور با بن خُشاش در طبقه ادیبان و نحویان و مفسران و معبدان و حاسبان و فیلسوفان جز اینکه فن ادبش بر دیگر فنونش چربید و در شمار اعظام ادیبان و معرمان گردید و از اوست شرح جمل و شرح لمع ورد بر این بابشاد در شرح جمل ورد بر خطیب تبریزی در تهذیب اصلاح المنطق ورد بر حریری در مقامات و غیر اینها و متوفی ۵۶۷ گویند این خُشاش با آنهمه مایه دانش ننگ نظر بود و جامه اش شوخکین و بزندگانست دلبند و با عامه در کوی و بوژن س و شطرنج بازی کرد و در حلقه با زیگران و شعبده بازان پیاستاد و با زیگری بوزنگان و خرسان را نگر بست و بسیار مزا حکم بود و همایه که بر سر ست از سر نیفکند تا پاره پاره گردید و از شدت کثافت و پلینی رنگ آن سیاه نمود و زرق پرندگان بر آن افتاد و آنرا نزد و در تمامت عمر زن نگرفت و بهنگام خریدن کتاب فروشنده را غافل گرد کرد و ورقی از کتاب کشد و بیپانه ناتمام بودن کتاب آنرا بیپای کم

خرید و کتاب عاریت را بعد اینکه در میان کتابها است و نتوانم آنرا جست رد نکرد و کتب بسیاری فراهم کرد و بر دانشجویان و فق کرم

نیز خُشاش لقب حجاج بن ر فاعه کوفی است در شمار معبدان امامیه خُشاش بافتح و تشدید بمعنی راهنمای قوم نیز گسیکه شب رود نام خُشاش کوفی است صاحب کتابی در لغت و متوفی ۱۷۵

خُشخاش بافتح و سکون بمعنی نمر کو کنار - نیز گروه مردم با سلاح نام خُشخاش بن حارث صحابی است و ابوالخُشخاش کنیت شاعر

خُشرم بر وزن جعفر بمعنی گروه مگس انگین نیز سردار مگس انگین نام خُشرم بن حرب بن مندز صحابی

خُشکناجه با ضم و سکون معرب خُشکناک است و آن لقب ابوالحسن علی بن وصیف بغدادیست در شمار کاتبان و بلیفان و دوست ابن ندیم و صاحب کتاب النثر الموصول بالانظم و کتاب صناعه البلاغه و کتاب الفوائد و دیوان شعر و در موصل در گذشت و بعضی بجای خُشکناجه



خشکنا که ضبط کرده اند مانند خود  
این ندیم وایت اثر آشفتنگی و بی  
نظمی تعریب است

خشینی باضم اول و فتح دوم  
منسو بست برخلاف قیاس بخشین بن عمر  
پدر تیرة از عرب و محمد بن حارث  
خشینی اندلسی در طایفه فقیهات  
و محدثان و مورخان و صاحب کتاب  
اخبار القضاة بالاندلس و کتاب اخبار  
الفقهاء و المحدثین و کتاب الاتفاق  
والاختلاف لمالك بن انس و اصحابه  
و غیر اینها و متوفی در حدود ۳۳۰ و  
ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن ثعلبة  
بن زید خشینی قرطبی در شمار شاعران  
و ادیبان و محدثان و متوفی ۲۸۶ و غیر  
اینان از اعلام بدو منسوبند

خشوعی باضم اول و دوم  
منسو بست بخشوع بمعنی فروتنی و  
خشوعی کسی را گویند که بمعنی  
خشوع پیوند رسانند و آن لقب ابو  
طاهر برکات بن ابراهیم خشوعی  
است و در فرشی بیاید و او را خشوعی  
از آن روی گفتند که در هنگام نماز  
خاشع بود و هم در محراب از دنیا  
رفت و دو دمان او را خشوعیین گویند  
خشینی باضم اول و فتح دوم

منسوبست بخشین بن امر پدر تیره از  
قبیله قضاعه و جبرهم خشینی صحابی  
بدو منسوبست و نیز در نسبت خشینی آید  
با حذف یا از آن چنانچه گذشت و جمعی  
از تابعان و محدثان بدو نسبت رسانند  
خصیص بافتح و تشدید بمعنی  
عمل دوزخ نیز کسیکه بسیار دروغ گوید  
و آن لقب ابو بکر احمد بن عمر بن  
مهیر شیبانی است در شمار علمای حنفی  
و صاحب کتاب العراج و این کتاب  
را برای المهندی بالله خلیفه عباسی  
نوشت و در سال ۲۶۱ در گذشت

خصیص بر وزن امیر بمعنی زمین  
پر گیاه نیز مردی که خیرش بسیار  
باشد از اعلام است و نام نیای احمد بن  
اسمعیل بن ابراهیم بن خصیص انباری  
است معروف با این خصیص در شمار  
ادیبان و شاعران و کاتبان و خود کاتب  
عبدالله بن عبدالله بن طاهر بود و با  
این ممتاز پیوند نامه نگاری داشت و  
نامه های شگفت وی را فرستاد و  
شگفت جوابهای نامه ها از او در بیامد  
کرد و هم دیوان رسائل پرداخت نیز  
کتاب الطبیخ و کتاب طبقات الکتاب  
و کتاب اسماء السجوع المنقول  
من الرقاق وایت کتاب شامل